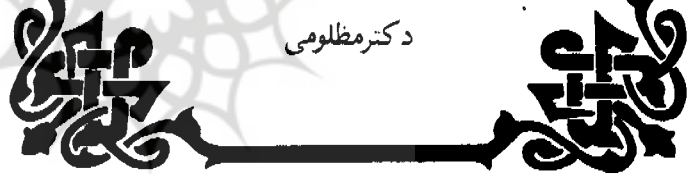


# دیدگاه‌های تربیتی ائمه اطهار (علیهم السلام)

قسمت هفتم

دکتر مظلومی



تنها مقدمه‌ای برای فهم است، ولی می‌تواند که «علم» بشود. یعنی «مایه فهم» از آن فراهم گردد.

مکتب ما چنین تعبیر می‌کند که روح ما قبل از آمدن به دنیا، و همراه شدن با پیکرما، مصادیق همین معرفتها را دیده است و ما هم در دنیا بوسیله همین معرفت آن مصادیق را بیاد می‌آوریم، و سپس به جستجوی مصادقهای دیگری از همان معرفت در جهان حاضر یعنی: (دنیا) بر می‌آئیم. و در همینجاست که اولیای خوب، ما را در مواجهه با مصادقهای درست آن معرفتها، هدایتگر هستند. هنگامیکه یک معرفت، مصادقهای خود را در این زندگی (یعنی زندگی دنیائی) پیدا کرد، چنان است که اثری از آن معرفت در زندگی پیدا شده است. یا اثر آن بروز کرده است پس می‌تواند همان اثر عنوان «علم» پیدا کند (زیرا: علم، فهم آثار است و فهمیدن از راه آثار می‌باشد).

علم مکتبی موضوعش، مصادقهای تفصیلی معارف فطری است و بهمین جهت می‌گوئیم که «دین» امری فطری است یعنی: در ابتدا ما، بوسیله همین معرفتها بسراغ «مصادقاها» می‌آئیم. و مصادقاها را «دیانت» به تفصیل عرضه می‌کند و ما «علم» پیدا می‌کنیم، و همین «علم» مقدمه‌ای برای رغبتها و قبولها و اعتقادات می‌گردد، که غالباً این دستاوردها گاه از «تفکر» و «تفقه» و گاه از «عمل» و «فهم عملی» بدست می‌آیند، اما چون فرزند به دنیا می‌آید بوسیله آباء تربیتی خود و یا بدلیل متأثر شدن، از افراد جامعه و خویشاوندان، ممکن است که از فهم و معرفت فطری، غافل و منحرف شود؛

کافر باشند یا مسلمان، خوب باشند یا بد، ما معتقدیم که در همه سنین تربیتی «فطرت» یک اصل مسلم و حاضر در وجود آدمی است. و گفتیم که آدمیزاده به هنگام تولد تنها، مجموعه‌ای از گوشت و استخوان نیست بلکه دارای معرفتی است که این معرفت سوی فهم‌های غریزی و فهم‌های طبیعی است، و این معرفت با مسائلی از قبیل: «خداشناسی»، «جهان‌شناسی»، «خیرشناسی» و «فضیلت‌شناسی» و «سعادت‌شناسی» در ارتباط است. و این معرفت، علم نیست، بلکه

«اصول حاکم بر فطرت» فطرت چیست؟ و چه نقشی در تربیت انسان دارد؟ فطرت در تمامی انسانها، اعم از مومن و کافر وجود دارد. انسان وقتی که متولد میشود، معرفتی همراه دارد و نسبت به «معارف» بیگانه نیست او خدا را می‌شناسد، همان خدائی که منشاء معرفتها و خوبیهاست خداوند، حقیقت مطلق خود را به او معرفی کرده است، و او با «رسول خدا» نیز بیگانه نیست. متذکر می‌شویم که «فطرت» در همه انسانها هست. چه این انسانها

و در اثر تأثیرات محیط و تعلق انسان به دنیا ممکن است این فطرت‌های آشنا متروک شوند و در مقام راهنمایی برای «عمل صاحب فطرت» ابراز وجود نکنند.

یکی از مباحثی که معمولاً مطرح میشود اینست که «فطرت» در طول زندگی، همراه فرد میماند یا نه؟ و آیا امکان انحراف فطرت وجود دارد یا خیر؟

**جواب اینست که «معرفت فطری» در تمام طول زندگی باقی است، اتم از اینکه صاحب آن، به آن «معارف» رجوع کند و یا از آنها غافل بماند و بد آنها رجوع ننماید.**

پس معنائی که برای «غفلت» می‌نمائیم انصراف فرد از «معرفتهای فلهادی و وجودی او» است که بعدها «اعتقاد و دیانت» هم بر همین پایه‌های معرفتی استوار می‌شود و آنگاه غفلت از معارف دینی و مکتبی، عنوان خواهد شد، و پدید خواهد آمد.

معرفت فطری در تمام طول زندگی وجود دارد و حجت و دلیل برای انسان است و تنها جای انحراف آنجاست که افراد مورد قبول فرزند (یعنی پدر و مادر و معلم و مربی و مقبولان جامعه) مصداق‌هایی غیر حق، برای همین فطریات عرضه کنند و به او بقبولانند و فرزند نیز به گمان علم و صداقت بزرگترها، بر آن مصداقها تکیه کند، و بدان لحاظ اگر مصداق‌های ارائه شده ابتدائی باشند، بینش او منحط میگردد و اگر مصداق، خلاف حق باشد وجدان او منحرف میشود ولی آنچه قابل توجه می‌باشد، اینست که تسلیم شدن در برابر حق، و «حق طلب بودن» در فطرتشان همواره هست و تربیت صحیح آنست که مریبان ما

مصداق‌های حقیقی را برای این «معارف» در متن زندگی حاضر و عرضه کنند و همیشه فرزند را به این فطریات و معرفت آنها توجه دهند تا «حال باور» در فرزند، بوجود آید و «قبول اعتقاد» او را ممکن شود.

مشرک و موحد، هر دو جویای معبودی هستند که حق تعالی است، اما هر کدام در راستای مصداق‌هایی از صفات خدا قرار می‌گیرند، که به تناسب آن مصداقها تغییرات مختلفی هم پیدا می‌کنند و از آنرو یکی موحد می‌شود و دیگری مشرک، و به همین طریق است یهودی شدن و یا پذیرش مسیحیت و اسلام، در روایتی از پیامبر (ص) که آمده است: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَإِنَّمَا أَتَوَاهُ يَهُودًا نِهًا وَ

**\* تقوی وقتی پا می‌گیرد که «معرفت به حق و خیر» در انسان پا گرفته باشد، و سپس به حد «باور» رسیده باشد و الاً امکان تقوی نخواهد بود.**

يُضْرَافُهُ وَيُمَجِّسَانَهُ»

این کلام نشان میدهد که آباء تربیتی وضعی را برای «بینش فرزند» فراهم می‌کنند که گوناگون است.

حال می‌پرسیم که اگر این معرفت فطری نمی‌بود فهم «حق» و «خیر» و «جمال» و «فضیلت» چگونه میسر بود؟ و چه مدرسه‌ای می‌توانست آنها را تعلیم دهد و به قبول برساند و آیا امکان داشت که حال باور، در انسانی که هیچ زمینه معرفتی ندارد پدید آید؟ «امکان وجدان» نیز به علت فاقد «معرفت بودن» میسر نیست و قبول یک «معلوم»، حتی در مکتب هم، ممکن نمیشود.

پس داشتن چنین معرفت فطری نعمتی بزرگ است که آدمی با معرفتی از «رب» (در «جهت قصد» و طلب جان خویش) و معرفتی از خیر (در رفتار) و معرفتی از جمال (در همه هیئتهای وجودی)، به عالم پا نهاده است.

«حنیفیت» که در قرآن به آن اشاره شده است و خداوند انسان را به «آئین حنیف» می‌خواند، همان کمال جهت گیر معرفتی انسان نسبت به حق تعالی است،

خلقت انسان، «خدائی» است یعنی وجود او آمیخته با معرفت «رب» است، که خالق او و مربی او است.

چون خدا منشاء تمام خیرهاست و جمیل و با فضیلت می‌باشد پس همین شناخت «رب» مقدمه شناخت همه خیرات و مبنای همه جمالها نیز هست،

معرفت جمالی میل به فضیلت و میل به سعادت را بنیان می‌نهد.

فرزند سالم ما خوبیه‌ها را می‌فهمد مثلاً صداقت و امانت و وفا و محبت را با آنکه هرگز قابل تعریف نیستند (یعنی الفاظ و کلمات، توان حکایت از آنها را ندارند). اما فرزند با بی‌زبانسی، این زبان را میدانند و اگر هیچ چیز را از جهان نمی‌شناسد و نمی‌فهمد این معانی را حس می‌کند و آنها را وجدان می‌نماید و علاوه بر این «محبت» را از «تعدی»، و «وفا» را از «عهد شکنی»، و «امانت» را از «خیانت»، و «درست» را از «نادرست» تمیز می‌دهد، و همین امر مقدمه داوری او نیز می‌شود.

فرزند با این فطرت‌های آشنا و با آشنائی‌های فطری، در دنیا و محیط

حضور پیدا می کند.

این «عارفه ها» و «معروف ها»، اولین واسطه آشنائی او با مصداقها در زندگی می باشند.

در ایام کودکی از کودک انتظار کار و فعالیت نیست، اما این انتظار هست که همت خود را بر آن گمارد که در بخش معنوی «مایه وز» شود. و او از دامن مادر و محیط گهواره و آغوش، به «علم آن معرفتها» برسد، که پایه اساسی زندگی معنوی او می باشد، تا بعداً، مسائل ظاهری زندگی، طبق همین بینش، در زندگی فرزند فرا گرفته شوند. و متناسب با همین معنویات، آن «مادّیات» تحصیل کردند

و اگر این فرض به تحقق برسد

**\* انسان وقتی که متولد میشود، معرفتی همراه دارد و نسبت به «معارف» بیگانه نیست او خدا را می شناسد، همان خدائی که منشاء معرفتها و خوبیهاست.**

انسان همیشه در طول زندگی، معنویتش راهنما و حاکم بر مسائل مادی او خواهد بود.

اما اگر ابتدا فرزند به دنیا و مسائل دنیائی، شناخت کار بردی پیدا کند، همین شناخت چنان او را سرگرم خواهد نمود که دیگر توان گزینش و حاکمیت بینش بر هیچ شناخته ای پیدا نخواهد کرد.

بنابراین بچه ما بچه نیست بلکه بزرگ و آشناست.

فرزند «خوبیها» را می شناسد و بدیها و شرور را نیز از «خیرها» تمیز میدهد، ولذا قرآن در این رابطه میفرماید «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ»

و یا در آیه دیگر میفرماید: «فَالْتَمَتَهَا

فَجُوزَهَا وَتَقْوَبَهَا»

اما چنانکه گفتیم ممکن است فطرتهای آشنا متروک شوند و نتوانند راهنمای عمل صاحب فطرت گردند.

منظور اینست که ما انسانها، خود به فطرت ها پشت می کنیم، و معرفتها را اعتنا نمی کنیم و یا به ضد معرفتها سرگرم می شویم، و دیگر فرصت پرداختن به معرفتها را نداریم و ما کاملاً غلط می دانیم. که بچه باید تساقبیل از ورود به دبستان «فرهنگ زندگی» (یعنی: آشنائی با اشیاء و امور) را پیدا کند و بعداً به «فرهنگ معانی» روی آورد؛ زیرا اگر چنین شود او دیگر نخواهد توانست که بدون عایق و مانع به فرهنگ معانی، روی آورد، و گاه بصورتی تصنعی و تکلفی مواجهه خواهد یافت.

به دلیل وجود همین معرفتها خداوند «انبیاء» را فرستاد تا با «تذکرات» و هشدارها، آن معرفتها را بیادشان آورند و آنها را بیدار سازند و براهشان رهنمون گردانند.

و ما اولین وظیفه انبیاء را همان «یادآوری معرفتها» میدانیم، یعنی بیاد می آورند، و هشدار میدهند، و معرفتهایشان را بکار میدارند، و این اولین اثری است که از حضور انبیاء برای آدمیان حاصل می شود.

ارسال رسولان، اتمام حجتی برای مردم است تا در روز محشر مدعی نباشند که نفهمیدیم و ندانستیم،

به این بیان دقت فرمائید که فردی به امام صادق (ع) مراجعه کرد. و در حالیکه در مورد خدای خود مباحث مختلفی را از موافقین و مخالفین شنیده و بحالت تردید مبتلا شده است،

درباره خدا از امام (ع) سنوالات مینماید امام میفرماید آیا تا بحال سوار کشتی شده ای؟ می گوید بلی.

امام میفرماید آیا تا بحال شده است که کشتی حامل تو بشکند و تو در حالتی قرار بگیری که نه کشتی دیگری نزدیک تو باشد و نه شناگری که بتواند ترا نجات دهد؟ میگوید بلی.

باز امام میفرماید: آیا در آن حال که هیچ امیدی به نجات نبوده در قلبت احساسی رخ نداده؟ که در همینجا هم غیر از این کشتی و آدمهائی که همه رفتند کسی هست که قادر باشد ترا نجات بدهد؟ جواب داد بلی.

**\* خلقت انسان، «خدائی» است یعنی وجود او آمیخته با معرفت «رب» است. که خالق او و مرتبی او است.**

امام میفرماید: همان وجودی که احساس کردی که هست، و توان نجات ترا دارد و تو بدان امید داشتی، همان در تعبیر ما «خدا» است.

البته ممکن است کسی از ابتدا بگوید که من هرگز کشتی سوار نشده ام و این مسائل برایم قابل درک نیست. ولی سوال اینست که آیا آدمی با تصور و فهم عاطفی اش هم نمی تواند باز احوال کشتی نشسته ها را بنظر آورد؟

نمونه این قضیه را در «حافظ» می توان دید، که هرگز به دریا نرفت کشتی هم سوار نشد. اما می گوید:

کشتی نشتگانیم ای باد شرطه برخیز  
باشد که باز بینیم دیدار آشنا را  
ویا می گوید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل  
کجا داند حال ما سبکیاران ساحلها؟  
وامام (ع) در حقیقت احساس یک  
انسان را در لحظاتی که هیچ امید  
حاضر و ظاهری در میان نیست  
می خواهند تداعی نمایند. و این امر  
برای هرانسانی میسر است که پس از  
اندکی تأمل بگوید:

آری، در آن حال نیز ناامید نخواهم  
شد، و یک محل امید برای من وجود  
دارد؛ گرچه مختصات آنرا نمیدانم و  
نمی توانم بدانم و بگویم، اما وجود آنرا  
بطور قطع احساس می کنم و باور دارم.  
«معارف فطری» بناگذار

**\* در اثر تأثیرات محیط و تعلق  
انسان به دنیا ممکن است این  
فطرتهای آشنا متروک شوند و  
در مقام راهنمایی برای «عمل  
صاحب فطرت» ابراز وجود  
نکنند.**

«باورها» هستند و «باورها» لنگرهای  
حقیقی کشتی وجود ما هستند.  
در دریای پرتلاطم زندگی،  
«باورها» ضمن اینکه همانند  
ریشه های درخت که ساقه و تنه را سر  
پا نگه میدارند و غذا دهنده نیز  
می باشند، نقش استواری در وجود  
انسان را دارند و هدایتگر نیز می باشند.  
«باورها» در عمق دل و در اختیار  
عقل هستند و بعنوان اولین «مایه های  
ارزشی» قرار میگیرند، انسانی که با  
قلبی باوردار به زندگی آغاز می کند،  
همیشه یک وقار و متانت از او بروز  
می نماید.  
این «باورها» مقدمه «رغبتها»، و

«عملها» نیز می شوند، بنابر این نوعی  
تفصیل پیدا می کنند که همین تفصیل،  
حکایتی از «شخصیت معنوی انسان»  
دارد.

بنابر این بسادگی می فهمیم که  
مقام «معرفتهای فطری» تا چه اندازه  
والاست.

علاوه بر این، «تصدیقها» و  
«داوریها» که همه از «مسائل  
وجدانی» هستند تنها موقمی می توانند  
قوی و قاطع صادر شوند که «معیار  
باوری» داشته باشند و آدمهای  
متزلزل، آدمهای بی باوری هستند.

بنابر این، اهمیت «باور» را در  
تصدیق کردن و نیز در قضاوت نمودن و  
ترجیح دادن، بدین وسیله می شناسیم.  
و نیز اهمیت باورها، در استقامت و  
تداوم عمل و استمرار نیت باز قابل  
توجه است.

بسادگی درمی یابیم که گویا  
اساس وجود، در یک انسان با معنا،  
باورهای او هستند، که همه مبنای  
«معرفتی فطری» را در زیر پا دارند.

و نیز می فهمیم که تفکرها وقتی  
بوسیله باورها بکار افتند و بخواهند  
برای باورها مصداق پیدا کنند و یا  
مصادیق بالاتری را بجویند و یا امری  
نامشخص را معلوم دارند، چقدر  
می توانند این تفکرها در راستای سالم  
و با تلاشی مداوم حرکت کنند که  
حتماً به نتیجه ای لایق هم برسند.

و آنوقت این نتیجه بدست می آید  
که: این «فعالتهای تفکری» را یک  
«باور» موجب شده باشد.

بنابر این «انسان و ارزش او»، و  
حتی «معنای زندگی انسان» چیزی  
جز «اعتقاد» نخواهد بود و نتواند بود.

بیاد می آوریم کلامی که منتسب  
به وجود مقدس امام حسین (ع) میدانند

که فرمود «إِنَّ الْخَيْرَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ»

یعنی: معنی حقیقی «حیات»  
داشتن اعتقاد، و تلاش نمودن برای  
ثبات و قوام و کمال آن عقیده است.

نکته دیگری که توجه بدان، از  
اهمیت برخوردار می باشد اینست که  
بدانیم: آیا در مقابل این معرفتها، که  
داده شده است آیا نقطه مقابل آنها نیز  
بیان شده است یا نه؟

و اگر بیان گردیده است آیا این  
بیان بصورت یک معنای منفی معرفی  
شده است؟ و یا بعنوان یک امر غیر  
مثبت؟

البته بین «خوب و ناخوب» و  
«خوب و بد» تفاوت وجود دارد؛  
چنانکه مراد از «حق و باطل» و «حق  
و ناحق» نیز بیان دو امر مختلف

**\* «معرفت فطری» در تمام طول  
زندگی باقی است، اعم از  
اینکه صاحب آن، به آن  
«معارف» رجوع کند و یا از آنها  
غافل بماند و بدانها رجوع  
ننماید.**

می باشد.

مثلاً همه «ناخوبها»، «بد»  
نیستند.

چنانکه وقتی کلمه «متوسط» را  
بکار میبریم، «متوسط» امری است  
که صفات خوبی را در بر ندارد، ولی  
«ناپسند» نیز نمی باشد؛ و یابکی از  
مصادیق «ناحق» را «باطل»  
می نامیم.

ما اعتقاد داریم که انسان به  
«حق» آشنا می شود و باشناخت حق،  
«ناحق» را کنار میزند و این قاعده  
قضیه است و بهترین تربیت آنست که  
فرزند با شناخت حق، و معیار قرار  
دادن معرفت حق و بدون تعمق بر غیر

حق و بدون توجیه و تحلیل و نام دادن به «غیر حق»، آنرا کنار بزنند.

در مورد نظرها و آراء، و در مسائل بینشی، و همین‌طور در بار رفتارها، رواست که فرزند ماقفط خوب و خوبتر را بشناسد. و آنقدر در این شناخت مهارت پیدا کند که بتواند «ناخوب» را هر چه که باشد و در هر مرتبه‌ای که قرار بگیرد تمیز دهد و کنار بزند.

بعدها در «نوجوانی» می‌باید به تفاوت «حق» و «غیر حق» و تفاوت «خیر» و «غیر خیر» پردازد. و در این «تمیز دادن» قوت و مهارت پیدا کند ولی همیشه در امر شناخت، «معرفت حق و خیر» را بعنوان معیار قرار دهد و نه مختصات ناحق و ناخیر را.

او باید در بلوغ و جوانی چند «حق» را در کنار هم مقابله کند و «حق اولی» را بشناسد، و نیز چند خیر را با هم مقابل نماید و «خیر برتر» را تمیز دهد.

در بزرگسالی میتواند با یک فعالیت قویتر و با راهنمایی مکتب به «اصلاح» پردازد.

یعنی: بدها را از «بدی» دور کند و «حسن» پدید آورد، زیرا اساساً خیر و شر در نوع مواجهه نفس ما با «عمل» است، و وجود خارجی ندارند و بلکه وجود معنوی دارند و تغییر معنا به «اصلاح»، برای افراد قوی، میسر است.

استدراک سیئه و حسنه، و دفع سیئه با حسنه، از سعی‌های بزرگتران بشمار می‌رود. و ما باید چند نکته را بخاطر داشته باشیم:

۱- ما در این بحث جانی برای «بدی» و «باطل» باز نمی‌کنیم.

۲- به شناخت و تحلیل بدیها هم

نمی‌پردازیم و خود را سرگرم به آنها هم نمیداریم.

۳- و همیشه معیار را «حق‌ها» و «خیرها» قرار میدهیم و حتی برای شناخت «ناحق‌ها» و «ناخیزها» نیز این معیار را در نظر میگیریم

و معتقدیم که مربی مهمترین کار خود را باید در همین بخش بینشی به تحقق برساند و ابتدا «تصدیقها» را در فرزند ممکن دارد، و «تصدیق»، مقابله «معرفت» با «مصدق» می‌باشد.

مثلاً به کودک بگوید که «این سخنی که تو گفتی سخنی حق است» و یا «آن رفتاری که او کرد، خیر بود»

و این مرحله اول تربیت است و بعد از مرحله تصدیق، به «توسعه مصداقی» باید پرداخت، یعنی: یافتن مصداقهای دیگر برای یک معرفت، «موضوع تربیت» را تشکیل میدهد. که مرحله دوم تربیت است.

و بعد از آن مصداق‌سازی برای معرفتهایی که داریم و به قرینه مصداقهایی که می‌شناسیم مرحله سوم تربیت را شامل میشود.

و پس از آن به تفصیل مصداقها، و انتخاب و اختیار «مصدق اولی» می‌پردازیم که مرحله چهارم تربیت می‌باشد؛ که در این مرحله غالباً صاحب نفس، خود به تربیت خویش اقدام خواهد کرد.

### \* «تقوی» ملاک برتری

«تقوی» به معنی «خود نگه داری» از خلاف حق و خیر است و حفظ کردن خود در مقام حق و خیر را شامل می‌شود.

یعنی: هر کس باید خود را بر «حق و خیر» نگهبانی کند و از خلاف آندو، خود را حفظ نماید و این دو مسئله

است و یک مسئله نمی‌باشد: مسئله اول مثبت است و مسئله دوم منفی است.

ولی ما در تربیت، ابتدا «مثبت» را لازم میدانیم که باید آنرا تحقق بخشید، و بعد منفی را که در مقابل آن باید صیانت نفس داشت.

قرآن در سوره بقره، بدنبال «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» مختصات را همه از «مثبتها» بیان می‌کند و یا وقتی که گفته می‌شود «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» ما در حقیقت با معیار «خداپسند»، از هر چه خلاف پسند خداست، احتراز می‌کنیم. یعنی: به اعتبار مثبت، «منفی» را دفع می‌کنیم، و همین امر «تقوی» نام دارد.

اما این تقوی وقتی پا می‌گیرد که «معرفت به حق و خیر» در انسان پا گرفته باشد، و سپس به حد «باور» رسیده باشد و الا امکان تقوی نخواهد بود.

«تقوا» مبنای حرکت برای یک «تربیت مذهبی» است و بعنوان زمینه‌ای اصالتی می‌باشد و نه بعنوان یک زمینه ارزشی.

یعنی: تقوا برای انسان «معیار داور» فراهم نمی‌کند، اما صیانت انسان را در خیر ممکن میدارد. و استقامت آدم را بر «قبول و باور» ممکن می‌سازد، اما حرکت نمی‌دهد و به پیش نیز نمی‌برد، اگر چه پیشرفت و حرکت بدون ضمانت تقوایی ارزنده نیست و آنچه که «حرکت» و «کمال» را موجب می‌شود قدرت و قوت باور است که «تقوا» نیز آنرا مساعدت و یاری می‌نماید.

و «ایمان» دارای ده درجه است و هر درجه‌ای دارای نوعی خصایص باوری و عملی می‌باشد.

۱ - مربیان غربی معتقدند که کودک را باید پس از تولد، به «فرهنگ زندگی» آشنا نموده به او باید نشان داد که این چیست؟ و آن چه می باشد؟ مثلاً باید گفت که این پدر است که نان می آورد و آن مادر است که شیر میدهد و این خانه است که تو در آن میخوابی و همین ها را «فرهنگ کودک» می گویند.

و میگویند که بعداً باید کار برداینها را هم به او بیاموزند. و تن کودک را هم باید بیروارند. و بعد از این آماده سازیها زمانی خواهد آمد که ممکن است برای فرزند مسائل ادب و رعایت را مطرح کنند و فرزند هم، در آن سن وسال آن ادبها را خواهد فهمید و رعایت خواهد نمود. بالتسبغه آموختن مسائل «ادب و رعایت» را به دوران نوجوانی و بعد از آن موكول می کنند و آموختن مسائل باوری را در زمانی فراتر از آن قرار میدهند.

ما معتقدیم که امکان ندارد چنین فرزندى بعداً به ادبها و رعایتها بصورت رغبتی و فهمی و وجدانی رو کند و اگر هم رو کند، این چنین عنایت جزبای حالتی تصنعی و تکلفی و یا با تعصب و ورزیدن نخواهد بود. و همین وضعیت منشأ همه ریاها و نفاقها در او خواهد بود.

و در صورتی این چنین حالات پدید می آیند که «شناختهای دانشی فرزند»، مقدم بر «شناختهای معرفتی وی» قرار گیرند که کاملاً ناروا خواهد بود.

# گردهم آبی مربیان تربیتی استان کرمان



در آبان ماه سال جاری بمناسبت هفته تربیت و به منظور تبادل نظر و آشنایی بیشتر مربیان پرورشی با روشها و هدفهای تربیت و پرورشی اسلامی از طرف معاونت پرورشی استان کرمان برنامه گردهم آبی مربیان بمدت شش روز ترتیب یافت. در اولین روز این گردهم آبی حجت الاسلام وافى و مدیر کل آموزش و پرورش استان با گفتن خیر مقدم اهداف گردهم آبی را تشریح کردند، آنگاه حجت الاسلام جعفرى نماینده امام و امام جمعه کرمان ضمن ایراد سخنانی براهمیت تعلیم و تربیت در اسلام تاکید نموده و در مورد لزوم توجه به امر تربیت در معیت تعلیم خطاب به مربیان تربیتی اظهار نمودند:

در روزهای چهارم و پنجم گردهمائی، مسائل فرهنگی، هنری و چگونگی برگزاری مسابقات در مدارس مورد بررسی قرار گرفت و برادرزهرانی معاونت پرورشی وزارت آموزش و پرورش تدابیر اجرایی و شیوه های نیل به اهداف تربیتی را برشمردند. آنگاه آیت الله امینی ضمن برشمردن مسئولیتهای دست اندرکاران آموزش و پرورش و بالاخص مسئولیت مربیان اموزتربیتی در برابر نظام جمهوری اسلامی طی سخنانی اظهار داشتند:

«اینکه امام در اول انقلاب فرمودند: «تزکیه مقدم بر تعلیم است» برای این نبود که این جمله را فقط در بالای نامه ها بنویسند؛ هدف این بود که نظام، نظام پرورشی و تربیتی شود. اگر فیزیکدان تربیت می کنیم این فیزیکدان باید متعهد و مسلمان باشد، پزشک یا هر متخصص دیگری مسلمان متعهد و خدمتگزار باشد. این هدفی بزرگ است و راه رسیدن به آن دشوار است، دست اندرکاران آموزش و پرورش مخصوصاً مربیان تربیتی که متولی امر تربیت و پرورش هستند این بار سنگین را بردوش دارند و باید به مقصد برسانند.

در طی جلسات این گردهم آبی برادر کرمی فرمانده سپاه پاسداران کرمان و برادر پورفلاح مدیر کل اداره اطلاعات؛ مسائل جنگ و اهمییت عملیات سرنوشت ساز رزمندگان اسلام را تشریح کردند.

همچنین استاد حائری شیرازی نماینده امام و امام جمعه محترم شیراز بدلیل عدم امکان شرکت در این گردهم آبی پاسخ به سؤالات شرکت کنندگان و رهنمودهای لازم را از طریق ضبط نوار ویدئویی ارسال داشتند که مورد استفاده مربیان قرار گرفت.

در پایان این گردهم آبی قطعنامه ای در هفت ماده قرائت و مورد تأیید حاضران واقع شد؛ در این قطعنامه ضمن تجدید بیعت با امام امت و پشتیبانی از اصل ولایت فقیه، و قائم مقام رهبری آیت الله منتظری، آمادگی مربیان پرورشی را جهت انتقال از سنگرهای تربیتی به سنگرهای نبرد حق علیه باطل اعلام داشتند. و نیز بدلیل نقش موثر خانواده در تربیت دانش آموزان از مسئولین ذریبیط درخواست شد که از طریق رسانه های گروهی مخصوصاً از رادیو و تلوویزیون برنامه های مناسب و مفید تربیتی ترتیب دهند تا مکمل تلاش مربیان باشد.